

واپسین نامه های قربانیان دگراندیشی در حکومت اسلامی

کشتار دگراندیشان و دگررفتاران، مخالفان سیاسی و عقیدتی و قربانیان ناهنجاری های اجتماعی در حکومت اسلامی اگر چه در طول ۲۷ سال گذشته ادامه یافته است اما شاید بتوان اوج کشتارها را به چهار دوره تقسیم کرد.

۱- دوره ی نخست ، سال ها ۱۳۵۹-۱۳۵۷ : در این سال صاحب منصبان و چهره های نظامی ، سیاسی و وابستگان رژیم سلطنتی ، که فرصت گریختن از ایران را نیافتند بیش از دیگر گروه های مخالف رژیم اسلامی اعدام شدند. از ارتشبد نصیری و دیگر دگراندیش کشان ساواک آریامهری تا شخصیت علمی ای چون دکتر جمشید اعلم و خواننده مذهبی ای (روضه خوانی) همچون ذبیحی در زمره ی اعدام شدگان این طیف بودند. بسیاری از اعدام شدگان هیچ نقشی در فجایی که رژیم پهلوی در ایران سبب شده بود نداشتند و فقط به گناه هواداری از رژیم پهلوی و یا داشتن مشاغلی در ارتش و وزارت خانه های دیگر در بیدادگاه های اسلامی به مرگ محکوم شدند.

در این دوره اعضا و هواداران برخی از گروه ها، سازمان ها و احزاب سیاسی نیز در گوشه و کنار ایران ، به ویژه در کردستان ، ترکمن صحرا... اعدام و یا بوسیله عمال رژیم اسلامی به قتل رسیدند . اقلیت های مذهبی ، به ویژه بهائیان نیز در این دوره از موج دگراندیش کشی رژیم در امان نماندند و تعدادی از آنان کشته و اعدام شدند. این نوع کشتارها در درون جریان های اسلامی نیز وجود داشت که ترورهای گروه فرقان و برخورد با فعالین این گروه یک نمونه بود.

در این سال ها خیل عظیمی از قربانیان ناهنجاری های اجتماعی ، همچون معتادان، خودفروشان و سارقین نیز اعدام شدند.

از سال ۱۳۵۹ کشتار دگراندیشان و مخالفان سیاسی و عقیدتی در خارج از کشور نیز آغاز شد، و جمهوری اسلامی بسیاری از روشنفکران سیاسی و فرهنگی ی تبعیدی را در خارج از کشور به قتل رساند.

۲- دوره دوم سال ۱۳۶۰ - ۱۳۶۲ : در این دوره رژیم کشتار مخالفان سیاسی خود را شدت بخشید. کشتار ها از ۳۰ خرداد سال ۶۰ و پس از تظاهرات سازمان مجاهدين خلق اوج گرفت . بسیاری از رهبران ، اعضا و هواداران سازمان مجاهدين خلق و برخی از سازمان ها و احزاب سیاسی بویژه سازمان پیکار، فدائیان خلق ، سربداران ، حزب توده نیز در زمره اعدام شدگان این سال ها هستند. گروه های فشار و کشتار اسلامی نیز در تهران و شهرستانهای بسیاری از دگر اندیشان و مخالفین رژیم اسلامی را به قتل رساندند، که گروه قنات در شهر جهرم یک نمونه از این گروه ها بود.

در این دوره مخالفان رژیم اسلامی نیز تلافی جویانه بسیاری از صاحب منصبان و هواداران رژیم را به قتل رساندند، که برای نمونه به ترورهای سازمان مجاهدين خلق و حرکات سربداران در آمل می توان اشاره داشت . در این سال ها کشتار اقلیت های مذهبی بویژه بهائیان نیز ادامه یافت . مسلمانان " غیرخودی " و قربانیان ناهنجاری های اجتماعی نیز از گزند تیغ اعدام جمهوری اسلامی مصون نماندند.

۳- دوره سوم سال ۱۳۶۷ : یکی از بزرگترین کشتار های دگراندیشان و مخالفان سیاسی و عقیدتی تاریخ مان در مرداد و شهریور این سال رخ داد. به فرمان آیت الله خمینی هزاران زندانی سیاسی و عقیدتی در زندان های تهران و شهرستان های اعدام شدند ، که حداقل رقم آنان به ۵ هزار زندانی سیاسی و عقیدتی می رسد. این زندانیان که در بیداد گاه های رژیم اسلامی به زندان محکوم شده بودند ، دوران محکومیت شان را می گذراندند. سال های پیش و پس از ۱۳۶۷ بساط دار و تیرباران و سنگسار برای گرفتن جان اقلیت های مذهبی ، مسلمانان غیر خودی و قربانیان ناهنجاری های اجتماعی در سراسر ایران پهن بود.

۴- دوره چهارم ۱۳۷۳-۱۳۷۹: این دوره، دوره ی قتل های زنجیره ای یا به قول آمرین و عاملین این جنایات دوره " تک زنی " نام گرفته است. اگر چه بستن زنجیره هایش از سال ها پیش آغاز شده بود - که شاید بتوان قتل دکتر کاظم سامی را سر آغازی برای قتل های این دوره دانست - اما از سال ۱۳۷۳ شدت یافت. در این دوره تعدادی از برجسته ترین روشنفکران و روشنگران اهل قلم و سیاست همچون دایوش فروهر، سعیدی سیرجانی، محمد مختاری و.... به فجیع ترین شکل به قتل رسیدند. در این سال ها تعدادی از رهبران اقلیت مسیحی و سنی نیز به طرز فجیعی به قتل رسیدند.

.....

ارقام دقیقی از تعداد قربانیان دگراندیشی در جمهوری اسلامی در دست نیست اما آمار ها و ارقام موجود نشان می دهند که جمهوری اسلامی در طول حیاتش، تاکنون جان بیش از ۱۰ هزار دگراندیش و مخالف خود را گرفته است، قربانیانی که بسیاری از آنان در گورهای دسته جمعی، به خاک سپرده شدند. از برخی از قربانیان این کشتار ها نامه، وصیت نامه و آثاری به جا مانده است، نامه ها و وصیت نامه هایی که از سوئی بخشی از اسناد جنایات جمهوری اسلامی اند، و از سوئی دیگر اسناد خونین روح مقاومت مردم ستم کشیده، و آزاداندیشان و آزادیخواهان میهنمان هستند، اسنادی که با عشق به شادی، زندگی، آزادی و عدالت معطر و متبرک شده اند. گلوآژه هایی که در دل حصار ننگین جهل و خرافه و رذالت شکفته، و رو به خورشید قد کشیده اند.

در هفدهمین سالگرد قتل عام دگراندیشان در ایران برخی از وصیت نامه های قربانیان جمهوری اسلامی را با یاد آن عزیزان بخوانیم، چکامه های ماندگار و زیبای عشق و زندگی که در تفاهم واژه ها به گل نشسته اند، گلخانه ای که حتی یک گلوآژه اش نباید فراموش شود.

یوسف آلیاری- از سازمان راه کارگر

متن وصیتنامه:

یوسف آلیاری، شماره ی شناسنامه ۳۲۶، صادره از تبریز، متولد ۱۳۳۴، نام پدر: علی

مادر فداکار، خواهران و برادران عزیزم:
آرزو مندم همیشه خوش و خرم و شادکام باشید.
این چند خط را بعنوان الوداع شادمانه برایتان می نویسم و با این تقاضا و امید که واقعا مساله مهمی در بین نبوده است.
اول از همه از بچه ها (مطابق معمول) شروع میکنم. کوچولوی هوشنگ و خواهر جانجانی علی!! چطور است! الدوز عروسک و رقاصک چی؟ باز هم مجالس را با رقص خود شاد و سر حال میکند؟ علی بالا چطور است، لابد تدریس در دانشگاه را بپایان رسانده و در فکر اختراع بدیعی است که جایزه نوبل را بگیرد. کورش مهربان چکار میکند؟ و آیدا و آیدا آیا باز هم با هم سر جنگ و دعوا دارند یا همزیستی مسالمت آمیز کرده اند. نازلی محبوب من چکار میکند؟ آیا باز هم را با بلبل زبانیهایش مسحور و مسرور میکند؟ لیلای قشنگ و دوست داشتنی چطور است و مسعود عاقل و مایه افتخار چی؟ و بالاخره منیژه عزیزم خوبست؟ بچه دار شده است؟ کاش بچه اش را میدیدم. همه شان را از طرف من سلام گرم و (برشته) برسانید. از بزرگترها فاکتور میگیرم و سلام میرسانم به مهناز و فاطمی و سید علی و ملیحه و نیز به فرج و هوشنگ و موسی و نیز به مجید آقا و مینا بیاس محبت هایشان. مادر آرزو داشتم بهت برسم و شادمانت نمایم ولی می بینی که مقدور نشد و میدانی که این مرگی خود خواسته است. روی همه تان را می بوسم و آرزو دارم با همدیگر مهربان تر باشید.

محسن افشار بکشلو- از سازمان راه کارگر

متن وصیتنامه:

نام: محسن

نام خانوادگی: افشار بکشلو

نام پدر: ابوالفتح

تاریخ تولد: ۱۳۳۴

مادر خوب و مهربانم:

چند لحظه بیشتر از عمر کم بار من باقی نمانده است و بیشترین تاسف من در این لحظات از این است که زندگی و مرگ من هر دو جز رنج و زحمت و اندوه هیچ ثمر دیگری برای شما در بر نداشته است. مادر، مرگ چندان چیز وحشتناکی نیست و برای من اندوه مخور. در پس من بیش از اندازه گریه و مویه نکن و سلامت خودت را برای خواهران و برادرانم و عمو جان حفظ کن و سعی کن کانون خانواده را چون همیشه گرم و پر مهر نگهداری. به حسن بگو که او را بیش از حد دوست دارم و به برادر دیگرم حسین بگو دلم بیش از حد برایش تنگ شده بود. از قول من به مهری بگو: دوستت دارم. مرا بیاد داشته باش به خواهرانم سیمین، الی و دلی و برادرم امیر و به آقای شمس سلام گرم می‌رسانم. همه تان را دوست دارم و تا آخرین لحظه به یادتان خواهم بود. از آقا بزرگ و عمو جان که در حقم پدری کردند و از همه دوستان و اقوام دیگرم که نامشان در این جا نمی‌گنجد خداحافظی می‌کنم. اگر از من چیزی بجا ماند پول ها را به مزدک، و وسایل را به برادرم حسن بدهید.

مادر عزیزم در این روزها هر لحظه بیادیت بودم و روزهای خوشی را که با هم بودیم مرور میکردم. باز هم سفارش میکنم که اجازه ندهی فقدان من به سلامتی ات آسیب برساند. از همه تان خداحافظی میکنم و عاشقانه می‌بوسمتان. از من به نیکی یاد کنید و بدی هایم را ببخشید.

محسن افشار بکشلو

۲۷ تیرماه ۱۳۶۳

متن وصیت نامه:

نام: عنایت

نام خانوادگی: سلطانزاده

نام پدر: ابراهیم

تاریخ تولد: ۱۳۲۸

سلام به پدر، مادر، خواهران و برادران عزیز و تمام کسانی که دوستشان دارم. شاید مرگ من برای همگی غیر قابل تصور باشد ولی سعی کنید برای خود بقبولانید که اوج زندگی مرگ است. پدر و مادر عزیزم، من دوست داشتم زندگی شرافتمندانه ای داشته باشم و زندگی را بخاطر زیباییهایش دوست داشتم. زندگی واقعا زیباست، مرگ را هم بخاطر زیباییهایش پذیرفتم. خواهران عزیز، پاک و با شرافت زندگی کنید. مادران عزیز اینرا میدانم که مرگ من در روحیه شما خیلی تأثیر خواهد گذاشت ولی با بزرگ کردن برادران و خواهرانم روحیه خود را زنده نگهدارید. من نیز شاد و خندان به سراغ مرگ میروم، اگر خواستید سر قبر من بیایید شاد و خندان بیایید. من چیزی در این دنیا ندارم که برای شما بگذارم جز خاطره هایی که با هم داشتیم. همه را، تک تک تان را از دور میبوسم. شهین، آیدین را بزرگ کن و آخرین عکسی که دارم بعنوان هدیه برایش نگهدار. شاید یک مقدار احساساتی شده باشم ولی چه میشود کرد. ناهید عزیز یاشار را بزرگ کن و بدان که یاشار را باید بزرگ کنی. پدر و مادران و تمام اقوام، تک تک شما را برای آخرین بار میبوسم، یاران عزیز، تک تک شما را نیز برای آخرین بار می بوسم و سالگرد انقلاب را برای شما تبریک گفته و روزهای خوشی را برای شما آرزو دارم. باشد که مرگ من در روحیه شما تأثیر منفی نگذارد. بامید روزهای پر ثمر و برای اختران قشنگم.

زندگی را باور کنید

و مرگ را باور کنید

و به یکدیگر عشق بورزید

عشق

عشق

عشق

باشد که عشق جاوید ماند

و جاوید خواهد ماند

عنایت سلطانزاده

ساعت ۴ بعدازظهر

۱۹ بهمن ۱۳۶۲

متن وصیتنامه:

با سلام و با عمیقترین آرزوها برای بهروزی، برای شما پدر، مادر و همسر، برادران عزیز، خواهر بسیار گرامیم مریم. عزیزان من اکنون که در واپسین لحظات حیات خود قرار گرفته ام، قلبم سرشار از مهر و محبت شماست و برای شما و همه اقوام و عزیزان و انسان های شرافتمند می طپد. پدر بسیار گرامی، شاید فکر کنی که این فرزندت از زحمات و عواطف بیدریغ شما غافل بوده است اما زندگی به بهترین شکل ممکن خلاف آن را نشان داده است. من همیشه بهروزی، و شادکامی شما را آرزو کرده ام و اکنون نیز جز این آرزویی ندارم. مادر عزیزتر از جانم. تو ای دریای بیکران مهر و محبت و ای چشمه زلال انسانی، افتخار میکنم که چون تو مادری داشته ام و در دامن پر عطوفتت بزرگ شده ام. از شما تمنا دارم صبر و متانت خود را چون گذشته حفظ کنید و با تمام وجود برای تربیت کردن مریم عزیزم همت گمارید که این از جمله آرزوهای من است.

و اما همسر مهربانم، ایران من: ایران عزیز، جانان من، من قلب خود را یکبار برای همیشه بتو تقدیم نمودم. همسر خوبم تو بیش از هر کسی با من و زندگی من آشنا بوده ای و به کنه احساسات و عواطف من واقف بوده ای که بهترین و صمیمانه ترین آرزوهایم سعادت تو است. عزیز من، اگر چه مدت کوتاهی با هم زندگی کردیم اما سال های سال تو آشنای دیرینه من بوده ای، اکنون اگر چه این سطور را بعنوان آخرین گفتگو با محبوب خود بیان میکنم اما تو باید بدانی که زندگی جریان دارد و هیچگاه متوقف نخواهد شد. سعی کن حتما تشکیل خانواده بدهی و نام اولین فرزند خود را جمشید بنهی. یار همیشگی مادرم باش و سعی کن اندوه روزگاران را بر او تعدیل دهی. مادر گرامی و همه اهل خانواده را بجای من سلام برسان اگر چه در زندگی هیچ چیزی نداشته ایم، اما هر آنچه هست متعلق به همسرم میباشد.

با عمیقترین آرزوهایم برای بهروزی شما
جمشید سپهوند ۳۱ شهریور ۱۳۶۴

مونا محمود نژاد-از اقلیت مذهبی بهائی

18 ساله، دانش آموز بهایی

تاریخ اعدام: شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ هجری شمسی

محل اعدام: میدان چوگان شیراز

الهی بامید تو

مادر عزیزتر از جانم و خواهر مهربانم چه بگویم چه بنویسم از فضل حق که بسیار است و در جمیع احوال شامل حال بندگان میشود حتا بنده عاجز و ناتوانی چون من که لایق و سزاوار بندگی درگاهش را ندارم.

عزیزان از دل و جان برایمان دعا بخوانید که در هر صورت راضی به رضای الهی باشیم دل به قضا در بندیم و چشم از غیر دوست درپوشیم و تا جای امکان از عهده شکر الطافش برانئیم.

فدایتان شوم فراموش نکنید که آنچه کند او کند ما چه توانیم کرد پس باید سر تسلیم در برابر حق فرود آوریم و توکل بر رب رحیم نمائیم پس رجا داریم که غم و حزن را بخود راه ندهید و برایمان دعا کنید که محتاج دعائیم.

عزت طباطبائیان- فدائی خلق

26 ساله

تاریخ اعدام: ۱۷ دی ۱۳۶۰

محل اعدام: زندان اوین

نام: عزت طباطبائیان

نام پدر: سید جواد

شماره شناسنامه: ۳۱۱۷۱

سلام

زندگی زیبا و دوست داشتنی است. من هم مثل بقیه، زندگی را دوست داشتم. ولی زمانی فرا می رسد که دیگر بایستی با زندگی وداع کرد. برای من هم آن لحظه فرا رسیده است و از آن استقبال می کنم. وصیتی خاص ندارم، ولی می خواهم بگویم که زیبایی های زندگی هیچگاه فراموش شدنی نیست. کسانی که زنده هستند سعی کنند از عمر خود حداکثر بهره را بگیرند.

پدر و مادر عزیزم سلام

در زندگی برای بزرگ کردن من خیلی رنج کشیدید. تا آخرین لحظه، دست های پینه بسته پدرم و صورت رنج کشیده ی مادرم را فراموش نمی کنم. می دانم که تمامی سعی خود را برای بزرگ کردن من کردید ولی به هر حال روز جدایی لحظه ای فرا می رسد و این اجتناب ناپذیر است. با تمام وجودم شما را دوست دارم و از راهی که شما را نخواهم دید شما را می بوسم. به خواهران و برادران سلام گرم مرا برسانید و آنها را بیوسید. دوستتان دارم. در نبودن من اصلاً ناراحتی نکنید و به خود سخت نگیرید. سعی کنید با همان مهر و محبت همیشگی تان به زندگی ادامه دهید. به تمام کسانی که سراغ مرا می گیرند سلام برسانید.

شوهر عزیزم سلام

هر چند که زندگی کوتاهی داشتیم و مدت بسیار کمی زندگی مشترک داشتیم ولی به هر حال دوست داشتیم که بیشتر می توانستیم با هم زندگی کنیم ولی دیگر امکان ندارد. از راه دور دست تو را می فشارم و برایت آرزوی ادامه ی زندگی بیشتری را می کنم. هر چند که فکر می کنم هرگز وصیت نامه مرا نبینی.

با درود به تمام کسانی که دوستشان داشته، دارم و خواهم داشت.

خداحافظ، عزت طباطبائیان

شاهرخ جهانگیری - از حزب توده ایران

فرزند غلامحسین

متولد ۱۳۲۱

۳۳۶ صادره از رشت

پروین عزیزم. درود بی پایان بر تو باد! میدانی که چقدر دوستت دارم به خاطر همین عشق اولین تقاضایی که از تو دارم اینست که مدتی بعد از مرگم ازدواج کنی. تو خوشبخت خواهی شد و خوشبختی از آن تو و فرزندانست هست. عزیزم مرا ببخش که نتوانستم آنقدر که دلم میخواست بتو توجه کنم. میدانی که کار سختی داشتم و آن تلاش در راه رهایی زحمتکشانه بوده است و تا آخر باین راه وفادار بوده و هستم. من اکنون با ۹ نفر دیگر شاد و خندانیم و آوازخوان بطرف شهادت در راه آزادی میرویم و بدان که من خوشبخت هستم و از نبودن من ناراحت نباش. بکوری چشم دشمنان شاد و خوشحال باش.

روزبه عزیزم! خیلی دوستت دارم. تو و کیوان را باندازه نصف مامان دوست دارم حال خودت می توانی حدس برنی چقدر بتو علاقمند هستم. عزیزم با تمام وجود برای مردم و در راه مردم کار کن. زیرا از این راست که انسان ارزش پیدا می کند. عزیزم مامان پروین را همیشه دوست داشته باش او زن بسیار بزرگ و سخاوتمندی است. کیوان عزیزم! پسر بازیگوش خوشگلم، فرصت نشد زیاد با هم باشیم. مرا ببخش. من در راه آرمانی والا کار کردم و به شهادت میرسم. راه مرا در پیش بگیر. تو و برادرت باید لیاقت نامهایی را که برویتان گذاشتم داشته باشید. عزیزم مامان پروین را خیلی دوست داشته باش. فکر میکنم از من تنها خاطره ای در ذهن تو و روزبه عزیزم باقی بماند. دلم میخواهد نام دخترت را شادی بگذاری و روزبه – پروین من به این دو اسم و دو مضمون با تمام وجود عشق می ورزم. پروین جان! دوباره با تو صحبت میکنم. عزیزم باز هم میخوام زیاد غمگین نباشی. چنین اتفاقی قابل پیش بینی بود. زندگی را دوباره شروع کن و بمن قول بده که ازدواج نکنی. قرن بیست و یک قرن صلح و برابری و آزادی خواهد بود. عزیزم شعر خیام را بخاطر می آوری؟

گردون نگری ز قد فرسوده ماست
جیحون اثری ز اشک پالوده ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست
فردوس دمی ز بخت آسوده ماست

زنده باد آزادی – زنده باد صلح

بله پروین جان اگر تو خوشبخت باشی که خواهی بود – اطمینان دارم – فردوس دمی از آسودگی تو خواهد بود. بمادرم سلام برسان. میخواستم چیزی برایش بنویسم ولی میترسم تحمل خواندنش را نداشته باشد. بگو که خیلی بهش علاقمندم. متأسفم که نتوانستم بهش برسم.

به خواهر عزیزم و برادر بزرگم به مهری و امیر به پدر و مادرت و پرویز و مریم و بهزاد سلام را برسان. به تمامی اقوام بالاخص احسان خاله جان و کشور خانم و عزت خانم که خیلی پیششان بودم سلام گرم برسان. به همه دوستان و آشنایان سلام گرم برسان. همه را دوست دارم. پسرهای من دوستت خواهند داشت و تو تنها نخواهی بود. عزیزم با تمام وجود دوستت دارم. من شرافتمندانه زندگی کردم و شرافت مندانه میمیرم. اصلاً نگران نیستم و خوشبختم. زندگی من مصداق این شعر حافظ است

درد عشقی کشیده ام که میپرس
زهر هجری چشیده ام که میپرس
همچو حافظ غریب در ره عشق
به مقامی رسیده ام که میپرس

مرگ بر ارتجاع ایران
بخشید که بدخط و با مضمون نازیبا نوشتم. اصلاً وقت نیست. بدرد عزیزم بدرد عزیزانم برای
شما زندگی کردم و برای شما میمیرم و خوشبختم خوشبخت!

احترام کارگر، هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران
تاریخ اعدام: ۹ اردیبهشت ۱۳۶۱

وصیت نامه احترام کارگر
بنام خداوند بخشاینده مهربان
نام خدایی که از اویم و بسوی او باز میگردم. اینجانب احترام کارگر دستجردی که بجرم هواداری
از سازمان مجاهدین زندانی شده ام وصیت خاصی ندارم. تنها چند کلمه با پدر و مادر عزیزتر از
جانم دارم. مادر دلبندم پدر گرامی ارجمندم امیدوارم که نبودن مرا در خانواده با استقبال بپذیرید
زیرا که مردن نیز مانند همه نعمتهای خداوند گرانقدر است و شما باید بآنچه که خداوند خواسته
راضی باشید و خدای ناکرده ناشکری نکنید چرا که خداوند عالم به امور عالم است. مادر و پدر
عزیزم تا آنجایی که میتوانید برایم اشک نریزید و صبور باشید امیدوارم که خداوند دریچه های
رحمتش را بروی همه بازگشاید سلام مرا بهمه دوستان برسانید. ربنا اغفر لنا ... و اسرا منافی
انزلنا و تومن مع الابرار
انالیه و انالیه راجعون
احترام کارگر دستجردی
۸ اردیبهشت ۱۳۶۱
با درود فراوان احترام
اعدام ۹ اردیبهشت ۱۳۶۱ صبح پنجشنبه
تاریخ رسیدن وصیتنامه ۱۸ خرداد ۱۳۶۱ چهلمین روز اعدام.

گوشه هائی از متن دفاعیه کشیش
مهدی دیباج
در دادگاه ساری (۳ دسامبر ۱۹۹۳)
تاریخ قتل دیباج ؛ ژوئن سال ۱۹۹۴

به نام مقدس خدا که هستی و حیات ماست

من ناچیز مسیحی هستم، گناهکاری که ایمان دارم عیسی مسیح به خاطر گناهان من بر روی
صلیب جان خود را فدا کرد..... به من تهمت ارتداد زده اند! خدای نادیده که عارف قلوب
است به ما مسیحیان اطمینان بخشیده که از مرتدان نیستیممی گویند : " مسلمان بودی و

مسیحی شدی " ، نه ، من سالها بی دین بودم، با مطالعه و تحقیق به دعوت خدا لبیک گفتم و به عیسی مسیح خداوند ایمان آوردم.....
ایراد می گیرند که چرا تبلیغ می کنی .
اگر بینی که نابینا و چاه است
اگر خاموش بنشینی گناه است
این تکلیف دینی ماست که بدکاران را متقاعد کنیم تا در رحمت خدا باز است ،از گناه دست بکشند و به او پناه آورند.....
برای من ،زندگی یعنی مجالی که به مسیح خدمت کنم و مرگ یعنی فرصت بهتری که با مسیح باشم. پس نه فقط راضیم به احترام نام مقدس خدا در زندان باشم بلکه حاضرم به خاطر عیسی مسیح خداوند جان بدهم و زودتر به ملکوت خدا برسم

باعرض حرمت،
زندانی مسیحی شما،
مهدی دیباج

وصیت نامه حسین صدرائی (اقدامی)- شاعر،نویسنده و مترجم
تاریخ اعدام: شهریور ۶۷

برهنه پای بر تیغ
برهنه تن در آتش
قد افروخته از آزمون سرخ می گذرم
و سرنوشت
نه پیشاپیش من
که چون سگی رانده
به دنبال می دود.

سبکبال می گذرم
سراپا همه خونشعله
بر آتش و تیغ
با قلبی آکنده از امید بهاران
و کول پشته ای
سرشار از فریاد و رنج
رنج، رنج، رنج
رنج های تلخ مردم سرزمینم
که فرادهای آبستن را می زایاند،
و فریاد، فریاد

فریادهای سرخ رفیقانم
که فلق را خونرنگ می کند.
می گذرم
بر تافته و عاشق
با تیری در قلب
تیری در گلو
و پرنده کوچکی در دهان
که با هزاران لهجه
برای پیروزی مردم
نغمه می خواند.

